

هشت خوان - فیزیک

محسن امینی آپچویه

دانشجوی کارشناسی ی فیزیک، دانشگاه صنعتی اصفهان.

قصه دارم قصه ای از صنعتی
قصه می گوید که در رویا ی شب
تاب و تب آری، تب کنکور بود
خواب می دیدم نتایج آمده
ترم یک با پایه یک آغاز شد
گر بیفتی پایه یک را ترم یک
پایه یک با پایه دو پُر شور و حال
آزها هم وقت می گیرد زیاد
ترم سه تحلیلی، آن هم با لُران
آن طرف درس جدید و نسبیّت
امتحان دادخواه پُر توان
ترم چارم چون کوانتم لب گشود
هی سخن از سای و از پاریده گفت
گفت میرزا، با همان خوشبینی اش
یا فشار آورد و چاه ی تنگ شد
واگنی را گفت چندین حالت است
قصه گو، مجنون ام، از لیلی بگو
از مدار بیضی و از دایره
از شتاب کوریولی، کا ی فنر
از ژيروسکوپ، از کرات آسمان
یا کم ی از شکل لاگرانژی بگو
آه گفתי درس آمار ی، خدا!
گاه پایین، گاه بالا، بی خیال!
ترم پنجم هر چه داری شاد باش
لاچرم این ترم هم طی می شود
نی حدیث سطح گوئی می کند
از دوقطبی می رود تا کِرل و شیب
حل لاپلاسی بین و حال کن!
خازن ی را پُر کن از بار کیو
باز بنگر مغناطیس پیدا شود

از همین شهر و دیار لعنتی.
آسمان تاریک و من در تاب و تب.
چون شریف از رتبه ی من دور بود.
این هم از اقبال ما، شهر سیده.
پا ی ما در صنعتی هم باز شد.
ترم بعد اش فارغ هستی از الیک.
پایه سه هم چند نقطه، بی خیال.
نمره را هم می دهد آخر به باد.
می برد فکر تورا تا بی کران.
وای از این سای (ψ) و نبود قطعیت.
حجم دارد از زمین تا آسمان.
ویژه مقدار و عمل گر رخ نمود.
از انیشتن قصه فرمالیته گفت.
قصه از دیراک و شکل بینی اش.
دژه با دیواره ها در جنگ شد.
مختلف سای است وای این (E_n) ثابت است.
قصه ای از درس تحلیلی بگو.
از دو جسم و، ریسمان و، قرقه.
یا همان نبری از مرکزیت.
یا ز آونگ فوکو، یا نردبان.
یا رها کن، درس آمار ی بگو.
این همه اسپین چه می گوید به ما؟
گاز کامل، آرزوها ی محال.
از فشار صنعتی آزاد باش.
قصه اش چون ناله ی نی می شود.
بار را توزیع قرص ی می کند.
می کند تصویر باری را عجیب.
شرط مرزی را بر آن اعمال کن.
ضرب کن اپسیلون اش را در میو.
ای (E) ز تغییرات بی (B) القا شود.

کِرلِ ای (E) ناصفر می‌گردد، بدان .
خازن و القاگر و پیل و مدار .
در کمین - نکته‌ها ی - ریز باش .
عاشق - کوانتُم - گاسیروویچ .
حاصل اش لاندائو و زیمان بُود .
چون که فیزیک اش در آن یک‌گانه است .
با شعور و، عاقل و، بیدار شد .
ذهن - من بوی - حقیقت می‌شنید .
واگنی‌ها ظاهراً مختل شدند .
هارتری آمد، مسیر هموار شد .
قصه ای هم باز گواز هسته‌ای .
چون که اعداد اندر او جادو شده .
کامپتون را تحت - پتا می‌دهند .
داستانش از علامت ساز بود .
سرعت - نور و بیان - علیّت .
کُند می‌گردد زمان - دیگری .
تانسور - پیچیده آسان می‌شود .

لنز و فارادی تو را گوید عیان
دیسک - فاینمن بین و هوش و ابتکار
مثل - سامانی سریع و تیز باش
قصه گو، من عاشق - آن زُلف - پیچ
عشق - من یک ذره در میدان بُود
صحبت از آزادی ی - پیمانہ است
اندک اندک ذره اسپین دار شد
اختلال آمد روش‌ها ی - جدید
هیدروژن گونه‌اتم‌ها حل شدند
اصل - وردش چاره‌ساز - کار شد
قصه گو! می‌دانم ار چه خسته ای
هسته‌ای بر جان - من زالو شده
هسته‌ها آلفا و پتا می‌دهند
نوترونی دیدم که در پرواز بود
قصه گو! غافل مشو از نسبیت
طول - ال کوتاه می‌گردد، ولی
بارزی چون مرد - میدان می‌شود